

The nationalization movement of the oil industry led by Mossadegh is one of the important milestones in the contemporary history of Iran. This movement is the most important historical station after the Constitutional Revolution, in which the Iranians rose up against colonialism and tyranny in order to overcome backwardness and be on the path of development. This article, with a descriptive-analytical method and legal approach, tries to challenge the mere appearance of Mossadegh's government to justify the overthrow of the Mossadegh government, and from the perspective of justice over law and realistic requirements for overcoming the country's political crisis. , Evaluates Mossadegh's actions not merely as an ordinary prime minister under normal circumstances, but as the leader of the national constitutional movement. Hence, it does not normatively justify the king's intervention in his removal without the prior approval or approval of the National Assembly and in special time and place. From a procedural point of view, the direct dismissal of the Prime Minister is not seen in the constitutional traditions of Iran. Implicitly, it is one of the principles of constitutionalism. Hence, citing the referendum in the context of the growing weakness of the parliament is noteworthy. And public freedoms in Mossadegh's government are among its goals.

ارزیابی برکناری دکتر مصدق از منظر حقوق اساسی مشروطه

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱/۲۵

حسن زارعی محمودآبادی^۱

سولماز اشراقی سامانی^۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۳/۲۱

چکیده:

جنبش ملی شدن صنعت نفت به رهبری مصدق یکی از بزنگاه‌های مهم تاریخ معاصر ایران است. این جنبش پس از انقلاب مشروطیت مهمترین ایستگاه تاریخی است که ایرانیان به مقابله و ستیز با استعمار و استبداد به منظور غلبه بر عقب ماندگی و قرار گرفتن در شاهراه توسعه یافتگی برخاستند. این مقاله با روش توصیفی - تحلیلی و رویکرد حقوقی، می‌کوشد صرف استناد به ظواهر قانونی، برای توجیه سرنگونی دولت مصدق را به چالش بکشد و از منظر تقدم عدالت بر قانون و مقتضیات واقع‌بینانه مربوط به برون رفت از بحران سیاسی کشور، اقدامات مصدق را نه صرفاً به عنوان صرف یک نخست وزیر معمولی و آن هم در شرایط عادی، بلکه به عنوان رهبر جنبش ملی مشروطه خواه، مورد ارزیابی قرار می‌دهد. از این رو، از حیث هنجاری، دخالت پادشاه در عزل وی را بدون تصدیق یا موافقت پیشینی مجلس شورای ملی و در شرایط زمانی و مکانی ویژه، موجه نمی‌شمارد. از بُعد رویه‌ای نیز، عزل مستقیم نخست وزیر در سنت‌های مشروطه ایران به چشم نمی‌خورد. از حیث نهادی نیز با وجود عدم تصریح قانون اساسی مشروطه به همه پرسی، این نهاد حقوقی در زمره اصول مشروطه به شمار رفته که به طور تلویحی جزو اصول مشروطیت است. از این رو، استناد به فراندوم در شرایط ضعف روزافزون مجلس، قابل اعتنا است. پژوهش پیش رو، در نبود یک تحلیل حقوقی از بسترهای زوال ناخواسته دولت مصدق با استناد به ابعاد سه گانه بالا به تولید پادگفتمان نوینی برخاسته که حمایت از ساختار حامی حقوق و آزادی‌های عمومی در دولت مصدق از جمله اهداف آن است. در مجموع، ترکیبی از سنت‌های مشروطه در کنار پاره‌ای بسترهای اجتماعی داخلی در سرنگونی مصدق و نیز دخالت بیگانگان (با سهم پُررنگ مورد اخیر)، دخیل بوده است

واژگان کلیدی: جنبش ملی، پادشاه مشروطه، عزل مصدق، کودتا، قانون‌گذاری تفویضی

^۱دانشگاه میبد/رئیس دانشکده علوم انسانی

^۲گروه حقوق عمومی/دانشکده علوم انسانی/دانشگاه ازاد میبد

مقدمه :

در نیمه دوم قرن هجدهم میلادی، انقلاب صنعتی غرب موجب شد تا بسیاری از کشورها تاریخی جدید را آغاز کنند. ماهیت سرمایه داری و نیاز به صنایع جدید و مواد اولیه و بازار مصرف موجب پدیده‌ی امپریالیسم اروپایی و شروع استعمار در سرزمینهای تحت نفوذ شد. ایران به دلیل داشتن منابع سرشار از یک طرف و مصرف مصنوعات تولیدی غرب از طرف دیگر از این مشکل در امان نماند، کشف نفت در ایران و رشد صنایع در غرب مصیبتی فزاینده بر ملت ایران وارد آورد.

تاریخ معاصر ایران شاهد سه تحول عمده در خود می باشد: انقلاب مشروطه، نهضت ملی شدن صنعت نفت و انقلاب اسلامی که اولی منجر به تغییر در ساختارهای حکومت و سومی باعث تغییر نوع حکومت و نهضت ملی ایران که با هدف پیاده کردن حکومت دموکراتیک و خروج از وابستگی شکل گرفته بود اما ناکام ماند. این جنبش پس از انقلاب مشروطیت مهمترین ایستگاه تاریخی است که ایرانیان به مقابله و ستیز با استعمار و استبداد به منظور غلبه بر عقب ماندگی و قرار گرفتن در شاهره توسعه یافتگی برخاستند. با این وصف می توان هدف کلی و نهایی تحولات سیاسی و اجتماعی معاصر ایران را در دو محور خلاصه کرد: ۱- خروج از مدار وابستگی به غرب و خلاصی از استعمار ۲- پیاده سازی حکومتی محدود و مقید به قانون و رهایی از استبداد، زیرا در اندیشه ایرانیان معاصر، رهایی از عقب ماندگی و انحطاط در گرو رهایی از استبداد و استعمار و رسیدن به پیشرفت و زندگی مطلوب در گرو استقلال سیاسی و حکومت دموکراتیک و مردم سالار بود. نهضت تنباکو، انقلاب مشروطیت، جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و بلاخره انقلاب اسلامی ایران بازتاب دهنده این وجه از اندیشه‌ها، تلاشها و خواسته های ایرانیان در دوران معاصر است. یکی از نقاط عطف تاریخی در مسیر رهایی از استعمار و استبداد همانا جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران به رهبری محمد مصدق است.

دوران ملی شدن صنعت نفت چنان حجمی از شخصیت ها، وقایع و تحولات سیاسی را در خود جایی داده است که به پژوهشگران امکان میدهد تا از زوایا و منظرهای گوناگون به بررسی و تحلیل این دوران بپردازند. از این قرار به رغم آن که درباره سقوط دولت مصدق و بحران نفتی سالهای ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۲ بسیار نوشته و گفته شده، با این حال هنوز هم برخی از جنبه های این موضوع مغفول و پوشیده مانده است. ابعاد حقوقی سقوط دولت مصدق در شمار جنبه هایی می باشد که تا کنون در باره آن کار درخور توجهی نشده است که این مقاله سعی در تبیین ابعاد آن دارد. از این رو، تلاش بر آن است که به یک واقعه سیاسی با دید حقوقی نگریسته شود.

هدف از ارزیابی و تحلیل مقوله های مهم تاریخی از جمله نهضت ملی ایران، کوشش برای نزدیک شدن به واقعیات تاریخی و تلاش برای جلوگیری از تحریف تاریخ، نیز آموختن از تجربه برای حال و آینده است. البته درست است که یک معضل تاریخی مثلاً همین دعوی نفت بین ایران و انگلیس، به احتمال زیاد دوباره عیناً تکرار نخواهد شد، اما این هم مهم است که موضوع مشابهی مانند اختلاف بزرگ دیگری بین ایران و قدرت بزرگ خارجی می تولد در حال و آینده پدید آید،

همانطور که در سالهای اخیر در خصوص مسائل هسته ای شاهد بودیم، لذا پرداختن به این موضوعات بسیار سودمند و عبرت انگیز است. ارزیابی تصمیم شاه در عزل نخست وزیر بر اساس سنت های مشروطه سوال اصلی این مقاله است و فرضیه قوی، غیر قانونی بودن فرمان عزل مصدق بر اساس قانون اساسی مشروطه و سنتهای مشروطه می باشد.

نکته قابل توجه دیگر این که تحلیل سقوط دولت مصدق باید میان سطوح ملی و بین المللی تحلیل، ارتباط برقرار کرد. تلاش برای اخذ فتوا از مرجعیت شیعه علیه نهضت ملی ایران، استفاده ابزاری از مجلس برای سرنگونی دولت و تحت فشار قرار دادن شاه برای صدور فرمان عزل نخست وزیر (با رعایت ظواهر قانون و نقض روح آن) بخشی از سیاست های آمریکائی ها و انگلیسی ها در آن دوران بوده است، دخالتی که پس از افشای اسناد کودتا و اقرار کودتاچیان و همچنین عذرخواهی عاملان بیگانه در کودتا، کاملاً آشکار شد. علاوه بر آن، کسب اختیارات قانونگذاری از سوی مجلس^۱ یا اقدام به انحلال آن را بایستی در تعارض عناصر و بازیگران قدرت و ناکارآمدی مجلس و همسویی دربار و نیروهای وابسته به آن با کانون های خارجی قدرت در زمره دلایلی است که تصمیمات دولت مصدق را واقع بینانه جلوه می دهد.

۱- ارزیابی حقوقی عزل دکتر مصدق از سوی شاه

نفت انگیزه اساسی آماده سازی کودتا بود. در سال ۱۲۷۹ ش. مظفرالدین شاه، پادشاه ایران، امتیاز بهره برداری از نفت جنوب ایران را به مهندسی استرالیایی به نام ویلیام ناکس دارسی اعطا کرد. دارسی توانست از ۷ خرداد ۱۲۸۷ ش.، یعنی حدود هفت سال پس از امضای قرارداد امتیاز، استخراج نفت ایران را آغاز کند و شرکت بهره برداری اولیه با کمک یک کمپانی انگلیسی (شرکت نفت برمه) از ورشکستگی نجات یافت. همچنین در سال ۱۲۸۸ ش. شرکت نفت انگلیس و فارس (Anglo Persian oil company) - که در سال ۱۳۱۲ ش. کمپانی نفت انگلیس و ایران نامیده شد، بنیان گذاری گردید. (Mehdi Bahadori, 1974, 28)

به دلیل اختلافات بین دو طرف، در سال ۱۳۱۱ ش. دولت ایران امتیاز سال ۱۲۷۹ ش. را لغو نمود. با وجود این، در اردیبهشت ۱۳۱۲ ش. قرارداد جدیدی که تا سال ۱۳۴۲ اعتبار داشت به امضای طرفین رسید. (bahadori, 30) در ۲۸ مهر ۱۳۲۶ ش. پارلمان ایران طرحی را تصویب کرد که بر اساس آن دولت ماموریت می یافت در مواردی که تضحیی نسبت به حقوق ایران در منابع نفتی بخش جنوبی کشور صورت گرفته باشد، اقدامات لازم را برای استیفای تمام حقوق ملت به عمل آورد.

^۱ ر.ک مقاله جامعه شناسی تحولات قانونگذاری تفویضی در ایران دوره مشروطه، مجله جامعه شناسی سیاسی ایران، دکتر حسن زارعی محمودآبادی، دکتر سولماز اشراقی سامانی، دکتر جواد محمودی، دکتر علی محمد فلاح زاده

متعاقب این طرح، دولت ایران با شرکت وارد مذاکره شد و نهایتاً در ۲۶ تیر ۱۳۲۸ ش قراردادى بين آقاى گس نماينده شرکت، و آقاى گلشائیان، وزير دارايى ايران، به امضا رسيد (sarmadi,1981,26-27)

برای بررسی این قرارداد یک کمیسیون پارلمانی در ۲۶ آبان به ریاست مصدق، رهبر جبهه ملی، تشکیل شد. این کمیسیون در اذر ۱۳۲۹ ش در خصوص قرارداد نظر منفی داد. در ۲۱ دی ۱۳۲۹ ش، پارلمان نظر کمیسیون را تایید کرد و به آن ماموریت داد تا گزارش جدیدی ارائه کند که مشخص کننده اقداماتی باشد که باید انجام پذیرد (sarmadi,34)

نهایتاً این کمیسیون قانون ملی شدن نفت در ایران را تصویب کرد که در ۲۳ اسفند توسط مجلس شورای ملی و در ۲۸ اسفند توسط مجلس سنا به تصویب رسید. در نتیجه صنعت نفت ایران پس از پنجاه سال ملی شد و در فروردین ۱۳۳۰ ش محمد مصدق نخست‌وزیر ایران گردید و قانون ملی شدن نفت را اجرا کرد. شرکت نفت انگلیس و ایران و دولت بریتانیا با این اقدام مخالفت کردند، اما موفق نشدند از راههای سیاسی و دیپلماتیک به مقصود خود نائل آیند. انگلیسی‌ها می‌کوشیدند در اقدام خود علیه مصدق حمایت آمریکا را به دست آورند. در این فاصله، انتخابات ریاست‌جمهوری در ایالات متحده آمریکا برگزار گردید و آیزنهاور، کلنیدای حزب جمهوریخواه، جانشین ترومن شد. این واقعه هماهنگ با تمایل بریتانیا بود.

نهایتاً، هنگامی که آخرین پیشنهاد مشترک انگلیس و آمریکا را دولت ایران رد کرد، دولت بریتانیا موفق گردید دولت جدید آمریکا را متقاعد سازد که دولت مصدق به زیان غرب عمل می‌کند. این هماهنگی راه را برای اجرای کودتایی علیه مصدق هموار کرد. (لمینگ، ۱۳۶۵: ۵۶)

شاه برای افزایش اختیارات سلطنتی در فضای ایجاد شده پس از ترور نافرجام خویش در تاریخ پانزدهم بهمن ۱۳۲۷، نهایت استفاده را برد. در تاریخ ۸ اسفند سال ۱۳۲۷ ش، مجلس با طرح شاه برای تشکیل مجلس مؤسسان و بازنگری در قانون اساسی رأی مثبت داد. در چنین شرایطی، شاه تلاش کرد که افراد وابسته به خود را به مجلس مؤسسان بفرستد و اولین، جلسات مجلس مؤسسان در اردیبهشت سال ۱۳۲۸ برگزار شد. شاه با استفاده از فرصت پیش آمده توانست اختیار انحلال مجالس شورای ملی و سنا را از مجلس مؤسسان بگیرد. (مسعودی: ۱۳۸۵، ۲۰-۲۲) بر اساس یک دیدگاه، شاه که توانسته بود امکان انحلال مجلس را به دست آورد، امکان عزل نخست‌وزیر در نبود مجلس نیز از سوی مجلس مؤسسان به او داده شد. شواهد بدین شرح روایت می‌کند که نیمه شب ۲۵ مرداد سرهنگ نصیری فرمان شاه مبنی بر عزل مصدق و نخست‌وزیری زاهدی را در اختیار محمد مصدق قرار می‌دهد و با توجه به اینکه نخست‌وزیر پیش از این از ماجرا خبر داشته، دستور بازداشت نصیری را صادر می‌کند و عملاً کودتای ۲۵ مرداد، نافرجام باقی می‌ماند. (فردوست: ۱۳۷۸: ۱۴۵، اما دو روز بعد و در روز ۲۸ مرداد کودتای از پیش تعیین شده با بی نظمی و اختشاش ارازل

و اوباش انجام و مصدق به ریس شهربانی دستور داد نظم به خیابانها برگردد و به گفته هندرسون ایت اشتباه مهلك پیرمرد بود (amberose,1981,208) و کودتاچیان به اهداف خود رسیدند.

شخصیت خاص مصدق و اینکه مصدق برای ایرانیان چه مریدان و چه مخالفانش حکم آهم ربا، میدان مغناطیسی و یا سپر بلا داشت که از لحاظ زمانی و فکری، کانون سیاست ایران سده بیستم قرار گرفته بود. تقریباً همه به درون این میدان جذب یا از آن دفع شده اند. کمتر کسی بدون تاثیر ناپذیری از حضور او از این مقطع عبور کرده است. (mottahedeh,1985,20)

سالیان متمادی پس از واقعه ۲۸ مرداد و سقوط دولت مصدق، و در سالگرد این واقعه، میان موافقان و مخالفان مصدق، در خصوص قانونی بودن یا نبودن فرمان عزل اختلافاتی مطرح می شود، اما تاکنون کمتر از نظر حقوقی به آن پرداخته شده و آن هم به نتیجه کافی نرسیده است. باید دید که آیا برکناری نخست وزیر وقت از سوی پادشاه به درستی و بر اساس حقوق اساسی و سنت مشروطه، صورت گرفته یا خیر. در زیر، استدلال‌های موافق و مخالف بر شمرده می‌شوند:

۲-۱- دیدگاه ناظر بر قانونی بودن عزل نخست وزیر

صادر کننده فرمان عزل نخست وزیر خود در این باره چنین مینویسد: «در مرداد ۱۳۳۲، پس از حصول اطمینان از پشتیبانی ایالات متحده آمریکا و انگلیس که سرانجام سیاست مشترکی را اتخاذ کرده بودند و پس از بررسی اوضاع با کرمیت روزولت نماینده سازمان مرکزی اطلاعات ایالات متحده، بر آن شدم که برای یافتن راه حلی وارد عمل شوم. در ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ سرهنگ نصیری (فرمانده گارد شاهنشاهی) را مأمور کردم تا فرمان برکناری مصدق را به وی، ابلاغ کند و سپهبد زاهدی را که از دوستان مصدق و وزیر سابق دولت بود، به نخست وزیری برگزیدم. مصدق بر خلاف نص صریح قانون اساسی ایران، به فرمان برکناری خود، اعتنا نکرد و به این هم اکتفا ننموده به یک کودتای نظامی دست زد.» (پهلوی: ۱۳۷۲، ۱۳۳ - ۱۳۴).

موافقان قانونی بودن عزل دکتر مصدق معتقدند که در غیاب مجلس، شاه حق عزل نخست وزیر را دارد، آنان به چند دلیل استناد می کنند:

اولاً: پیش از مصدق نیز در نبود مجلس، شاهان وقت، نخست وزیرانی را عزل و نصب کرده‌اند و عزل نخست وزیر از سوی شاه در ذیل سنت‌های مشروطه و جزو اختیارات بدیهی عالی‌ترین مقام سلطنت است.

ثانیاً: طبق اصل ۴۶ متمم قانون اساسی مشروطه، «عزل و نصب وزراء به موجب فرمان همایونی شاه است» و این اصل با فترت مجلس، قوی‌تر می‌شود. در این حالت، شاه به عنوان نماینده مردم، حق عزل وزراء را داشت. برخی نیز بر این باورند که شاه، تحت شرایطی می‌توانست نخست‌وزیر را برکنار کند که اتفاقاً این شرایط در دوران نخست‌وزیری وی، فراهم بوده است. استدلال این افراد بر موضوع انحلال مجلس، استوار است.

همانطور که در مقدمه بحث اشاره کردیم ترور نافرجام شاه در پانزدهم بهمن سال ۱۳۲۷، این امکان را برای وی فراهم کرد که نسبت به گذشته، اختیارات بیشتری برای خود، اعمال کند. وقوع ترور در وهله نخست به غیرقانونی شدن فعالیت حزب توده و در ادامه به برقراری نوعی انسداد سیاسی انجامید. با این حال امتیازاتی که در پی آن، شاه از مجلس گرفت، اثرات بسیار زیان‌بارتری به ارمغان آورد. شاه برای افزایش اختیارات سلطنتی در فضای ایجاد شده پس از ترور نافرجام خود، نهایت استفاده را برد. در تاریخ هشتم اسفند سال ۱۳۲۷، مجلس با طرح وی برای تشکیل مجلس مؤسسان و بازنگری در قانون اساسی، رأی مثبت داد. در چنین شرایطی، شاه کوشید که افراد وابسته به خود را به مجلس مؤسسان بفرستد و اولین جلسات آن مجلس در اردیبهشت سال ۱۳۲۸ برگزار شد. وی با استفاده از فرصت پیش آمده توانست اختیار انحلال مجالس شورای ملی و سنا را از مجلس مؤسسان بگیرد. (مسعودی: ۱۳۸۵، ۲۰-۲۲) بر اساس یک دیدگاه، شاه که توانسته بود امکان انحلال مجلس را به دست آورد، امکان عزل نخست‌وزیر در نبود مجلس نیز از سوی مجلس مؤسسان به او داده شد. حال در نظر بگیریم که فرمان عزل مصدق دقیقاً چند روز پس از انحلال مجلس از سوی مصدق اعلام می‌شود.

سوم آن که کارکرد مصدق به ویژه درباره انحلال مجلس شورای ملی و نیز اعمال فشار بر مجلس برای اعطای اختیار قانونگذاری به وی در زمره مصادیق سوء زمامداری و تعرض به اصول مشروطه از جمله محوریت مجلس در قانونگذاری و نیز عدم صلاحیت قوه مجریه یا مقامات آن در وضع قواعد حقوقی است و در آخر آن که اراده ملت در قالب یک رستاخیز عمومی علیه دولت وی، شکل گرفت و نهایتاً به موجودیت دولت وی، پایان داد.

۲-۲- دیدگاه ناظر بر غیرقانونی بودن برکناری دکتر مصدق

موافقان غیرقانونی بودن عزل مصدق، بر این باورند که: «اساساً وقوع انقلاب مشروطه و تشکیل مجلس بر این اساس صورت گرفته که از اختیارات شاه کاسته شود و وی مانند گذشته در همه مسائل داخلی و خارجی، تصمیم گیرنده نهایی نباشد. قانون اساسی مشروطه، اختیارات و حدودی را برای شاه معین نموده و دخل و تصرف در خارج از حدود قانون را از وی، سلب نموده بوده است. بر همین اساس، اصل پنجاه و هفتم متمم قانون اساسی، اختیارات شاه، خارج از قوانین مصوبه مجلس را نمی‌پذیرد»^۱. علاوه بر این و صرف نظر از اینکه قانون اساسی مشروطه، مقام تشریفاتی برای شاه، قائل است، بر اساس اصل چهل و پنجم متمم آن، شاه در هیچ شرایطی حق عزل مقام مسئول و از جمله وزرا و نخست‌وزیر را ندارد. این اصل مقرر می‌دارد: «کلیه قوانین و دستخط‌های پادشاه در امور مملکتی وقتی اجرا می‌شود که به امضای وزیر مسئول رسیده باشد و

^۱ اصل پنجاه و هفتم متمم قانون اساسی .

مسئول صحت مدلول آن فرمان و دستخط همان وزیر است.^۱ به مستفاد از فحوای این اصل، مسئله امضای وزیر برای اجرایی شدن فرامین پادشاه است.

استدلال دیگر آن که پس از انقلاب مشروطه، عزل و نصب نخست وزیرانی که در زمان تعطیل مجلس صورت گرفته، خلاف قانون بود. برای نمونه، در زمان احمد شاه، وی فرمان عزل و نصب نخست وزیر را صادر کرد ولی مجلس آن را نپذیرفت و اعلام کرد که: شاه، حق عزل رییس الوزرا را ندارد و برای برگرداندن نخست وزیر که به طور قهر به بومهن رفته بود، برخی از نمایندگان او را به سعدآباد بازگرداندند. مهم تر آن که احمد شاه نیز ادامه نخست وزیری سردار سپه را رسماً پذیرفت. (عاقلی: ۲۳۰، ۱۳۸۰) و از این رو که طبق اصل هفتم متمم قانون اساسی «اساس مشروطیت جزئاً و کلاً تعطیل بردار نیست»، مظهر اساس مشروطیت، مجلس است. پس، عزل و نصب نخست وزیران در زمان تعطیلی مجلس شورای ملی، خلاف قانون اساسی بوده است.

علاوه بر آن، استدلال به اختیارات شاه در عزل نخست وزیر در دوران فترت، بی اعتبار است؛ زیرا اصلاً دوران فترت، وجود خارجی نداشت.

همچنین، آشکار است که بر اساس اصول مشروطیت و همچنین اصول ۴۵ و ۶۴ متمم قانون مشروطه، اصل ۴۶ صرفاً به فرمان تشریفاتی شاه بعد از تعیین تکلیف درباره وزرا اشاره می کند. طبق اصل ۴۵ متمم قانون مشروطه، تمام دستخطها و قوانین شاه باید به امضای وزیر مربوطه می رسد و در نتیجه، شاه با وجود مجلس یا بدون آن، حق عزل هیچ مقامی را نداشت. طبق اصل ۶۴ همان قانون نیز، وزراء حق نداشتند به استناد فرمان شاه از خود، سلب مسئولیت کنند. صرفنظر از این که کلاً نقش شاه در نظام مشروطه، تشریفاتی است، به این لحاظ در صورت عدم وجود مجلس نیز، قانوناً همه باید منتظر تشکیل مجلس بعدی می شدند. طبق اصل ۶۴ متمم قانون مشروطه: «وزرا نمی توانند احکام شفاهی یا کتبی پادشاه را مستمسک قرارداده، سلب مسئولیت از خودشان بنمایند». همچنین بر اساس اصل ۴۵: «کلیه قوانین و دستخطهای پادشاه در امور مملکتی وقتی اجرا می شود که به امضای وزیر مسئول رسیده باشد و مسئول صحت مدلول آن فرمان و دستخط همان وزیر است؛ به این معنی که هیچ حکمی از شاه اجرا نمی شود مگر این که تصدیق و امضاء یکی از وزراء را داشته باشد». (افشار، ۱۳۸۹: ۴۰)

کاملاً آشکار است که شاه به هیچ عنوان نمی توانست به صورت یک طرفه آن هم به وسیله حکم کتبی، وزرا را عزل و نصب کند. اما به هر حال، شروع رسمی احکام وقتی بود که شاه فرمان نهایی را صادر کند. در واقع حتماً باید تشریفات انجام می شد. به همین دلیل در اصل ۴۶ آمده که: «عزل و نصب وزرا به موجب فرمان همایون پادشاه است».

^۱ اصل چهل و پنجم متمم قانون اساسی

اساساً یکی از اهداف مهم انقلاب مشروطه این بود که شاه، خودسرانه در همه امور، دخالت نکند و مردم سرنوشت خود را تعیین کنند. از این رو، استدلال‌های برخی از هواداران نظام سلطنتی پیشین در واقع در مقام نادیده گرفتن اهداف مشروطه است. تا اینجا مشخص شد که شاه چه در دوران وجود مجلس و چه در دوران عدم وجود مجلس نمی‌توانست به صورت خودسرانه وزرا را عزل کند.

در عمل، متأسفانه پیش از کودتای ۲۸ مرداد در چند مورد خلاف قانون عمل شده بود. همانطور که بیان شد در دوران احمد شاه، حکمی صادر شد که به موجب آن، سردار سپه (رضاخان) را عزل کرده بود. در آن زمان، مجلس مخالفت کرد و حتی مصدق نیز، یکی از مخالفان آن حکم بود و در نهایت، سردار سپه، نخست وزیر، باقی ماند. اما پرسش دیگر این است که آیا انحلال مجلس از سوی نخست وزیر به صورت رسمی پذیرفته شده بود. ابهام اساسی آنجاست که شاه، انحلال مجلس را نپذیرفته بود، پس چگونه حکم به برکناری نخست وزیر می‌داد. حتی همان مجلس، تشکیل جلسه داد و کاشانی به عنوان رئیس مجلس برگزیده شد.

از سوی دیگر، در باره برکناری مصدق از سوی شاه با وجود اصل ۴۶ متمم قانون اساسی مشروطه که عزل و نصب وزرا را بر عهده پادشاه نهاده بود، اما این امر اساساً با روح قانون اساسی مشروطه و هدف تشکیل مجلس - که کاستن از اختیارات پادشاه بود- منافات دارد و مستنداً به اصل ۴۵ متمم قانون اساسی مشروطه، کلیه قوانین و دستخط‌های پادشاه وقتی اجرا می‌شوند که به امضای وزیر مسئول رسیده باشد و همچنین اصل ۵۷ متمم قانون اساسی مشروطه، اختیارات شاه را محدود به قوانین مشروطیت دانسته و عملاً اختیارات خارج از قوانین مصوب مجلس را نمی‌پذیرد. بنابراین اختیار برکناری در اصل ۴۶ یک فرمان تشریفاتی است و شاه، حق عزل نخست وزیر را نداشته است.

از سوی دیگر، هفدهمین دوره مجلس شورای ملی در روز ۲۸ آبانماه سال ۱۳۳۲؛ یعنی سه ماه پس از مصدق به شکل رسمی و از سوی پادشاه وقت، منحل شد. از این رو، آن زمان اصلاً دوران فترت محسوب نمی‌شد و این استدلال که شاه در زمان فترت می‌تواند وزرا را عزل کند با آنکه اساساً نادرست است ولی در اینجا کاربردی نداشت. ضمن اینکه نامه برکناری، روز ۲۲ مرداد نوشته شده بود اما ۲۵ مرداد ابلاغ شد. در حالی که شاه از کشور فرار کرده بود و هیچ توضیحی درباره حکم خود نداشت. همه اینها در حالی بود که حتی انحلال مجلس به صورت رسمی پذیرفته نشده بود. پس طبیعی بود که مصدق به اصالت نامه، تردید کند. علاوه بر این، گروهی نیز در مجلس به دنبال ضربه زدن به دولت بودند به طوری که از تصویب بسیاری از طرح‌های ارائه شده از سوی دولت، خودداری می‌کردند. در چنین شرایطی، مصدق برای تسریع در اجرای برنامه‌های خود در تاریخ دوازدهم مرداد، درخواست همه‌پرسی برای انحلال مجلس را صادر کرد که این همه‌پرسی با قاطعیت از سوی مردم پذیرفته شد. هرچند بسیاری این اقدام مصدق را یکی از دلایل سقوط دولتش می‌دانند ولی در اینجا باید گفت که بر اساس مصوبه مجلس، اختیارات مصدق در دوران انحلال

مجلس تا ۳۰ دی ماه ۱۳۳۲ ادامه داشت و طبیعتاً این اختیارات، امکان برکناری نخست وزیر از سوی شاه را غیرقانونی می‌کند.

درست بر خلاف ادعای مخالفان، اگر مصدق، فرمان برکناری را می‌پذیرفت، کاری بر خلاف قانون اساسی مشروطیت انجام داده بود؛ زیرا بر اساس همان قانون، شاه فقط موقعی می‌توانست حکم به عزل یا نصب نخست وزیر بدهد، که مجلس شورای ملی، تمایل خود را نسبت به نصب یا عزل نخست وزیر (یا محاکمه او) اعلام کرده باشد. ضمن اینکه مصدق بعدها در جریان محاکمه خود صریحاً اعلام کرد که: «شاه هرگز طبق قانون اساسی نمی‌توانسته رأساً حکم عزل نخست وزیر را صادر کند.» مصدق در توجیه اصل ۴۶ قانون اساسی اظهار داشت: «در رژیم مشروطه و طبق قانون اساسی ایران، مقامی که می‌تواند وزرا را منصوب یا معزول کند. فقط قوه مقننه و مجلس شورای ملی است؛ بنابراین معنای اصل ۴۸ و ششم متمم قانون اساسی این است که وقتی وزرا از طرف مجلس شورای ملی به وسیله رای اعتماد منصوب و یا به وسیله رای عدم اعتماد معزول شدند، شاه که عنوان رئیس مملکت را دارد، طبق رای مجلس، فرمان نصب یا عزل وزرا را صادر می‌فرماید.» (بزرگمهر، ۱۳۶۳: ۱۴۱)

نکته دیگر این که: «وقتی مردم در فروردوم ۱۲ و ۱۹ مرداد به طرفداری از دولت مصدق، رای داده بودند، شاه حتی اگر قانوناً این حق را داشت، حقاً نمی‌باید کسی را که مردم به نفعش رای داده بودند در چند روز بعد، برکنار کند، مگر اینکه اعتقاد داشته باشیم که ملت، محجور و شاه، قیم ملت بود.» (توفیق: ۱۳۸۶، ۱۲۸)

آنچه مسلم است، برکناری مصدق تنها در شرایطی قانونی بوده که وی پس از دریافت فرمان برکناری از سوی شاه، شخصاً از سمت خود استعفا بدهد. نکته قابل تأمل اینجاست که بر اساس اصل شصت و چهارم متمم قانون اساسی: «وزراء نمی‌توانند احکام شفاهی یا کتبی پادشاه را مستمسک قرار داده سلب مسئولیت از خودشان بنمایند». این بدان معناست که در صورت وجود فرمان برکناری، استعفای مصدق از سمت نخست‌وزیری، اقدامی قانونی نبوده است.

نتیجه، آن که ادعای شاه و طرفداران عزل مصدق در سال‌های اخیر درباره‌ی قانونی بودن برکناری مصدق بر مبنای حقوق اساسی مشروطه، چندان پذیرفتنی نیست. زیرا دلیل این ادعا اشاره به نص و ظاهر یکی از اصول متمم قانون اساسی مشروطه، بدون توجه به روح مشروطیت است. براساس اصل ۴۶ متمم قانون اساسی مشروطه «عزل و نصب وزرا به موجب فرمان پادشاه است» اما سایر اصول قانون اساسی و روح قانون اساسی مشروطه، نشان می‌دهد که اصل ۴۶ متمم مانند سایر اصول در پیوند با اختیارات شاه، همگی تشریفاتی هستند. اصل هشتم متمم، اهالی مملکت ایران را مساوی‌الحقوق قرارداده است. اصل بیست و ششم نیز تصریح کرده که: «قوای مملکت، ناشی از ملت است» و بر اساس اصل هفتم: «اساس مشروطیت جزئاً و کلاً تعطیل بردار نیست». مسلم است که تمام این اصول بر حاکمیت ملت و برابری همه مردم، تاکید دارند. در چنین شرایطی چگونه شاه مشروطه

- که اختیاراتش در ذیل حاکمیت ملت و اصول قانون اساسی است- نخست‌وزیری را - که بر مبنای قانون انتخاب شده- برکنار کند؟

در خصوص نحوه برکناری مصدق نیز اسناد و شواهد بدین شرح است که: «سرهنگ نصیری، در نیمه شب ۲۵ مرداد، فرمان شاه مبنی بر برکناری مصدق و نخست‌وزیری زاهدی را در اختیار مصدق قرار می‌دهد و با توجه به اینکه نخست‌وزیر پیش از این از ماجرا خبر داشته، دستور بازداشت نصیری را صادر می‌کند و عملاً کودتای ۲۵ مرداد، نافرجام باقی می‌ماند.» (فردوست: ۱۳۷۸، ۱۴۵)

مصدق، خود، نحوه ابلاغ فرمان برکناری را مشکوک و نامتعارف می‌شمارد: «روز ۲۲ مرداد فرمان عزل نوشته شده بود اما ۲۵ مرداد، ابلاغ شد. این در حالی است که شاه از کشور فرار کرده بود و هیچ توضیحی درباره حکم خود نداشت ... حتی انحلال مجلس به صورت رسمی پذیرفته نشده بود.» (مصدق: ۱۳۶۵، ۲۷۰)

مطلب اول این که: دست‌خط شاه در ۲۲ مرداد صادر شده و معلوم نشد چرا همان روز ابلاغ نشده بود؟

دوم این که: دست‌خط‌های شاهنشاهی، همیشه در ساعات عادی و متعارف، ابلاغ می‌شد، معلوم نیست چرا برای ابلاغ این دست‌خط مهم، یک ساعت بعد از نیمه شب، تعیین شده است.

سوم این که: دست‌خط شاهنشاه، همیشه به وسیله وزیر دربار یا معاون او یا یکی از اعضای کشوری دربار، ابلاغ می‌شد و نه با قوای نظامی.

از دیدگاه مصدق: «در ساعت شش بعد از ظهر همان روز، ۲۴ مرداد که آقای کفیل وزارت دربار با اینجانب، ملاقات نمود، از این دست‌خط به هیچ وجه صحبتی به میان نیامد. آیا عزل نخست‌وزیر آن قدر بی‌اهمیت بود که هیچ کس حتی کفیل وزارت دربار هم از آن که دو روز قبل صادر شده بود، مطلع نشود؟ تمام این مسائل می‌رساند که از روز ۲۲ مرداد می‌خواستند کودتا کنند و منتظر موقع مناسب بود. شب ۲۵ مرداد که زمینه را برای این کار مناسب دیدند، اقدام به دستگیری وزیر خارجه و راه و نیز مهندس زیرک‌زاده، نماینده مجلس، نمودند ولی به دستگیری سرتیپ ریاحی که برای ملاقات این‌جانب به شهر آمده بودند، موفق نشدند. اینجانب حق داشتم که در اصالت دست‌خط تردید کنم. ساعت یک بعد از نیمه شب با بودن حکومت نظامی که عبور و مرور ممنوع بوده و هیچ کس قصد رفتن به خانه‌های عمومی را هم نمی‌کند تا چه رسد به این که دست‌خط شاهنشاه را ببرند به نخست‌وزیری ابلاغ کنند. چنانچه دست‌خط در روز، ابلاغ می‌شد با این که بر طبق مقررات مشروطیت، صادر نشده بود، یک بیانیه صادر و از کار دوری می‌کردم و از خود در مقابل مردم سلب مسئولیت می‌نمودم. مگر روز ۲۶ تیرماه ۱۳۳۱ که اعلی‌حضرت با تصدی وزارت جنگ اینجانب، موافقت نمودند و حق هم نداشتند، استعفا نمودم؟ این مرتبه هم همین کار را

می‌کردم. هیچ‌کس قبول نمی‌کند که شاهنشاه، نخست‌وزیر تعیین کنند و دولت هنوز معرفی نشده از کشور خارج شوند. این‌ها همه چیزهایی بود که باز در اصالت دست‌خط تردید کنم. اگر به اتکای دریافت فرمان شاه مبنی بر عزل خود (به آن شکل که ابلاغ شد) از کار کناره می‌گرفتم و از خود سلب مسؤولیت می‌کردم و اداره امور مملکت را رها می‌ساختم، مورد مؤاخذه و محاکمه مجلس شورای ملی، قرار می‌گرفتم؛ زیرا طبق اصل شصت و چهارم قانون اساسی، حق نداشتیم حکم کتبی شاه را مستمسک قرار داده از خود سلب مسؤولیت نمایم. ممکن است گفته شود وقتی که مجلس شورای ملی، وجود نداشته باشد می‌توانند وزرا را عزل کنند و در مورد اینجانب، چون در روز ۲۵ مرداد مجلس شورای ملی منحل شده بود، شاه حق عزل داشته‌اند. به اتکای اصول مزبور، مسلم است که شاه در هیچ حال، نه در موقعیت وجود مجلس و نه در دوران انحلال آن، شخصاً حق عزل وزرا را ندارند. به علاوه به تصریح متن اعلانیه، چون اعلی‌حضرت با صدور فرمان انتخابات دوره هیجدهم و بالتیجه با انحلال مجلس هفدهم، موافقت فرموده‌اند و به این ترتیب مجلس هفدهم وجود داشته و اعلامیه خود اینجانب هم مبنی بر انحلال مجلس هفدهم بر اثر مراجعه به آرای عمومی پس از تاریخ صدور و ابلاغ فرمان عزل بوده است. بنابراین مجلس هفدهم وجود داشته و فرمان اعلی‌حضرت راجع به عزل اینجانب، نافذ نمی‌باشد. البته نظر این بود که به طور مستقیم تماس بگیرم و از نظر اعلی‌حضرت راجع به اصالت و طرز ابلاغ آن مسبوق شوم که گفتند اول وقت یکشنبه از کلاردشت به رامسر و از آن‌جا به بغداد تشریف فرما شده‌اند. این بود که تصمیم گرفتم به هیأت دولت پیشنهاد کنم، آن‌ها به بغداد تلگراف کنند و نظر اعلی‌حضرت را از این مسافرت بخواهند».

من نخست‌وزیر یک رژیم مشروطه سلطنتی هستم. نماینده مجلس بودم و مثل همه نماینده‌ها به حفظ قانون اساسی و رژیم مشروطه سلطنتی، سوگند خوردم. به رضاشاه سوگند نخوردم، چون قلدری بود که انگلیسی‌ها آورده بودند اما به پسرش بعد از اینکه گفت به قانون اساسی احترام می‌گذارم در مجلس قسم خوردم. حالا این قسم را زیر پا نمی‌گذارم برای حفظ شاه مشروطه سوگند خورده‌ام نه برای آدمی که به امیال خارجی، کار کند. شاه مشروطه، مقامی است غیر مسئول و تشریفاتی. مانند محضردار است که معامله‌ایی انجام نمی‌دهد، صحت معاملات انجام شده را تصدیق می‌کند. همین و بس نه می‌تولند کسی را به کار وادارد و یا از کاری بازدارد. چنین وظیفه‌ای ندارد. عزل و نصب و صلح و جنگ هم مربوط به او نیست. اگر چنین بود که سلطنت می‌شد مطلقه نه مشروطه، آنهم چنان سلطنت مطلقه‌ای که حتی سلطنت آغا محمدخان و نادرشاه هم به این اطلاق و بلاشرطی نبوده است.» (بزرگمهر: ۱۳۶۷، ۱۲۰-۱۲۱)

عصاره استدلال‌های دفاعی او این بود که: «شاه مشروطه، هیچ‌گونه مسؤولیتی ندارد و نمی‌تواند حکم عزل و نصب، صادر کند، آنچه در ۲۸ مرداد اتفاق افتاد یک کودتای خارجی بود که علیه یک دولت ملی و مردمی که به مبارزه با استعمار جهانی و ایادیش برخاسته بود صورت گرفت

او با سخنانش نشان داد که تا شاه هست، خودکامگی، انقیاد و وابستگی و سرکوب و استعمار هم خواهند بود...» (بزرگمهر: ۱۳۶۷، ۱۳۳)

۳- ارزیابی شیوه عملی برکناری دکتر مصدق

از حیث این که آیا مصدق در نتیجه اعمال اختیار قانونی و به طور معمول شاه یا جنبش مردمی، کنار گذاشته شد یا آن که برکناری وی، بر وقوع یک کودتا استوار بوده نیز دیدگاه‌های مختلفی به چشم می‌خورد:

۳-۱- دیدگاه ناظر به عدم وقوع کودتا برای برکناری

از دیدگاه برخی اشخاص، برکناری مصدق از سوی پادشاه، امری طبیعی و معمول بوده و در نتیجه، اطلاق مفهوم «کودتا» درباره شیوه سرنگونی دولت وی را منتفی می‌دانند. محمود کاشانی فرزند آیه الله کاشانی معتقد است که برکناری دکتر مصدق را به هیچ وجه نمیتوان کودتا نامید. او میگوید: حتی پس از افشای اسناد واقعه ۲۸ مرداد، کودتا نبوده است. کودتا امری پنهانی نیست بلکه حرکت آشکار نیروهای مسلح علیه دولت رسمی است که نمونه کنونی آن، حرکت ارتش مصر علیه محمد مُرسی - رئیس جمهوری مصر- است که حرکتی آشکار بود؛ هم در آغاز و هم در ادامه آن، شاهد تضاد و تقابل نیروهای ارتش و نیروهای اخوان المسلمین هستیم و در این مورد هیچ کس نمی‌تواند منکر وقوع کودتا شود. اما درباره آنچه به نام کودتا در ۲۵ یا ۲۸ مرداد روایت شده، هیچ مستندی برای وقوع آن، وجود ندارد و این یک دروغ تاریخی است. در کودتا باید مقامات رسمی ارتش و واحدهای نظامی علیه دولت رسمی، درگیر شوند. منحل کردن مجلس هفدهم، راز انتقال قدرت دولتی به زاهدی است که مدت کوتاهی هم وزیر کشور مصدق بود. برنامه‌ریزی انگلستان، این بود که مجلس دوره هفدهم را به دست مصدق، منحل کند و ما می‌دانیم که در غیاب مجلس و در دوران فترت، اختیار صدور فرمان‌های عزل و نصب نخست وزیران با شاه است و دقیقاً همین اتفاق افتاد. پس از برگزاری رفراندوم نمایشی روز ۱۲ مرداد در تهران و ۱۹ مرداد در شهرستان‌ها، ساعت ۹ شب ۲۲ مرداد ۱۳۳۲ نتایج این رفراندوم خلاف قانون اساسی را دکتر صدیقی، وزیر کشور اعلام کرد. صبح روز ۲۳ مرداد، شاه فرمان‌های نخست وزیری زاهدی و برکناری مصدق را امضا می‌کند (کاشانی، ۱۳۹۲، روزنامه شرق). آیا هماهنگی بیشتر از این، امکان‌پذیر است؟ کمتر از ۲۴ ساعت، یک رابطه علیت، میان منحل کردن مجلس دوره هفدهم و صدور فرمان‌های نخست وزیری زاهدی و برکناری مصدق، وجود دارد. همه مقدمات را برای منحل کردن مجلس و صدور فرمان نخست وزیری زاهدی از سوی شاه را مصدق فراهم کرد. شگفت‌آور این است که فرمان برکناری مصدق در حدود ساعت یازده و نیم شب ۲۴ مرداد به او ابلاغ شد و رسید آن را پس از یک ساعت و نیم، تأخیر داد. ولی مصدق این رسید و فرمان شاه را پنهان کرد. مصدق وقتی فرمان برکناری خود را گرفت به هیئت وزیران خود، اطلاع نداد، در حالی که وقتی یک نخست وزیر برکنار می‌شود، هیئت وزیران نیز دیگر سمتی ندارند و آن‌ها هم برکنار هستند، ولی مصدق، فرمان برکناری خود را به وزیران خود، اطلاع نداد و این‌ها آمدند و سپس اقرار کردند و گفتند ما به خلنه او آه‌دیم ولی فرمان

برکناری خود را به اطلاع ما نرساند. مصدق با پنهان کردن فرمان برکناری خود در این روزها همه موانع را از پیش پای دستیابی زاهدی به قدرت برداشت و روز ۲۸ مرداد، نیروهای ارتش و شهربانی را به دست برادرزاده خود با شگردهایی به زاهدی، تسلیم کرد و زاهدی توانست بعد از ظهر روز ۲۸ مرداد قدرت را به دست گیرد و نخست‌وزیری خود را اعلام کند (کاشانی، ۱۳۹۶، روزنامه بهار) در حالی که پس از گذشتن ۶۷ سال از رویدادهای سال ۱۳۳۲، انبوهی از اسناد و مدارک در دسترس هستند که واقعیت‌ها و مداخله سیاست بیگانه در امور داخلی ایران را کاملاً آشکار کرده‌اند ولی دروغ تاریخی کودتا علیه مصدق همچنان تکرار می‌شود و کاشانی، نمایندگان شجاع مجلس و حتی مردم را به ناروا برای پنهان کردن واقعیت‌های تاریخی متهم می‌کنند (کاشانی، ۱۳۹۹، خبرگزاری تسنیم و ۱۳۸۶ فصلنامه سیاست).

به نظر کوهستانی نژاد- پژوهشگر تاریخ- نیز، واقعه ۲۸ مرداد کودتا نبوده است. او می‌گوید: «کودتا برای خودش یک تعریف دارد. به هر چیزی نمی‌توانیم بگوییم کودتا، به هر چیزی نمی‌توانیم بگوییم شورش. کودتا تعریفی دارد و باید طبق آن تعریف عمل می‌شد چیزی که واضح است در روز ۲۸ مرداد طبق چیزی که گزارش‌ها و مدارک تاریخی نشان می‌دهند، عده‌ای از ناحیه ۱۰ تهران حرکت کردند، از راه خیابان خیام به طرف بالا آمدند و به خانه مصدق حمله کردند. عده‌ای هم از طرف چهارراه مولوی و خیابان‌های آن طرف حمله کردند. وقتی این‌ها حمله کردند، در خانه مصدق، مقاومتی صورت گرفت که عده‌ای کشته شدند و در نهایت مصدق رفت. هیچ‌جا این نکته نوشته نشده که این به معنی کودتاست. در سال‌های پیش از انقلاب، حکومت، ادعای «قیام ملی» داشت و جبهه متنوع مخالفان بر کودتا بودن ۲۸ مرداد اصرار می‌ورزیدند. گروهی اما هم آن زمان و هم در این دوران از «واقعه ۲۸ مرداد» سخن می‌گویند تا بگویند کودتا نبود. رژیم معتقد بود که ۲۸ مرداد یک قیام ملی است. طرفداران رژیم سابق ایران، مصدق را به نقض قانون اساسی متهم و از برکناری او توسط شاه دفاع می‌کردند و کودتای ۲۸ مرداد را قیام ملی می‌نامیدند. شاه از استقبال بی‌نظیر مردم و شعف بی‌وصف آن‌ها از بازگشت و به همین دلیل است که وی از رُم چنین سخن می‌گوید: «قبلاً من فقط حالت یک پادشاه را داشتم که سلطنت را به ارث برده بود، ولی از آن پس می‌توانستم به درستی ادعا کنم که مردم مرا به تخت سلطنت نشانندند.» (پهلوی، ۱۳۷۲: ۱۳۶)

۲-۳- دیدگاه ناظر به انجام کودتا برای سرنگونی دکتر مصدق

دیدگاه‌های فراوانی بر وقوع کودتا دلالت دارند:

۱-۲-۳ دیدگاه بازیگران اصلی وقایع ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

خود شاه شاه در ملاقات با روزولت ضمن تشکر از وی گفت: «من تاج و تختم را از برکت

خداوند، ملت و ارتشم و شما دارم.» (پهلوی، ۱۳۷۲: ۱۳۶)

روزولت، نام‌آورترین کارمند سیا در کودتای ۲۸ مرداد بود. کتاب او با عنوان «ضد کودتا» در سال ۱۳۵۸.ش (۱۹۷۹.م) منتشر شد و به قول خودش، طراح اصلی کودتا بوده است.^۱ اسناد تازه از طبقه بندی سیا نشان می‌دهد که جان فاستر دالس در اسفند ۱۳۳۱ به برادر کوچکترش که در آن روزها ریاست سیا را در آمریکا به عهده داشت دستور داد تا طرحی را آماده سازد که مصدق را سرنگون کنند (بیرن، مالکوم:سند ش.۲۸)

هندرسن، سفیر آمریکا در دوران نخست‌وزیری مصدق از عنوان «کودتای توانا شده توسط سیا» نام می‌برد.^۲ آنتونی ایدن که از بزرگان سیاست غرب در دوران ملی شدن صنعت نفت و نخست‌وزیری مصدق، زندگی سیاسی هیچ کس به اندازه آنتونی ایدن^۳، معاون نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه و نخست‌وزیر بریتانیا با ایران و مصدق در هم نیامیخته بود. او در زندگی نامه‌اش، دایره کاملی از رویدادهای ۲۵ مرداد به عنوان کودتای سلطنت طلبانه نام برده که به دلیل برنامه‌ریزی نادرست، شکست خورد.

پس از آنکه آمریکا اسناد فراوانی را درباره نقش دولت آمریکا در کودتای ۲۸ مرداد علیه مصدق، منتشر کرد دیگر جای هیچ شکی باقی نماند که ۲۸ مرداد، کودتای بیگانگان علیه دولت قانونی ایران بود. حتی آن‌ها به دنبال آن بودند که کودتا را زودتر و در ۲۵ مرداد عملی کنند که با توجه به هوشیاری مصدق، موفق نشدند. اسناد دیگر، حاکی از آن هستند که دولت بریتانیا و همچنین شوروی، به وسیله حزب توده، اقدامات فراوانی را علیه مصدق، انجام دادند.

۲-۲-۳ دیدگاه پژوهشگران در باره وقایع ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

عبدالرضا هوشنگ مهدوی واقعه ۲۸ مرداد را کودتای مسلم دانسته که از سوی انگلستان طراحی و توسط آمریکاییها به اجرا در آمده است (مهدوی، ۱۳۷۷:۳۹۴).

همایون کاتوزیان رخداد ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را کودتا دانسته و می‌نویسد: «کودتا نتیجه همکاری نزدیک مخالفان داخلی و خارجی مصدق بود» (کاتوزیان، ۲۷۶: ۱۳۹۲).

از نظر زیباکلام: «کودتا را آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها طراحی کردند اما نه انگلیسی‌ها و نه آمریکایی‌ها یک سرباز و غیرنظامی را - حتی یک تن - وارد ایران نکردند تا کودتا شکل بگیرد. طراحی کودتا با آن‌ها بوده ولی نه یک فرد نظامی و نه یک تن غیرنظامی را نه انگلیسی‌ها و نه آمریکایی‌ها وارد ایران نکردند، چرا؟ برای آنکه به اندازه کافی نیرو در ایران حضور داشت که به همکاری با آن‌ها می‌پرداختند و علیه مصدق بودند؛ بنابراین نیازی نبود که آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها افرادی را وارد ایران کنند.» (زیبا کلام: ۱۳۹۳، ۵۶)

از سوی دیگر گفته شده که: «از نظر محتوایی عنوان کودتا برای واقعه ۲۸ مرداد کاملاً صحیح است چرا که از نظر محتوایی تبعات و پیامدهای کودتا بود چون کودتا از یک وضعیت دموکراتیک

¹Roosevelt, Kermit

²Henderson, Ioy Wesley

³Eden, Anthony

به استبدادی نیل پیدا می کند. از نظر شکلی شاید این حق به شاه داده شده بود اما این سوء استفاده از حق محسوب می شود چون با روح و محتوای قانون، مغایر است.» (زیدآبادی: ۱۳۹۹، سخنرانی) مارک گازیوروسکی می نویسد: «سیا با کمک محدود انگلستان، به طراحی و کمک مالی و هدایت کودتا پرداخت. آنان زاهدی را به عنوان رهبر ظاهری کودتا انتخاب کردند و شاه را متقاعد ساختند که زاهدی را بپذیرد و از کودتا حمایت کند.» (گازیوروسکی: ۱۳۸۴، ۱۹۵).

یراوند آبراهامیان - از نویسندگان برجسته و صاحب کتاب های «کودتا» و «ایران بین دو انقلاب» در شرح این واقعه از عنوان «کودتا» یاد کرده است. استفن دوریل، آشکارا رویدادهایی که به براندازی مصدق انجامید را اعلام و آن را یک کودتا می خواند. (آبراهامیان: ۱۳۹۲، ۱)

۳-۲-۳ دیدگاه سیاستمداران برجسته آمریکا در دوران کنونی

وزارت امور خارجه آمریکا نیز برای نخستین بار، کتاب «اسناد مرتبط با کودتای ۲۸ مرداد» را منتشر کرد. این اسناد به وقایع سال های ۱۹۵۱-۱۹۵۴ میلادی می پردازد و حوادث پیش از کودتا، عملیات سرنگون کردن مصدق و نیز وقایع پس از آن را در بر می گیرد. در این اسناد که مربوط به مکاتبات محرمانه سفارت آمریکا در تهران با وزارت امور خارجه این کشور و سازمان جاسوسی سیا است، به روشنی از نقش مستقیم آمریکا در مدیریت این کودتا و کنار زدن دولت مصدق، پرده برداری شده است.

مسئولان دولت بیل کلینتون در اوایل سال ۱۳۷۸، از توطئه ی براندازی دولت مصدق در ایران به عنوان «یک اشتباه تاسف انگیز»^۱ نام بردند. در این راستا مادلین آلبرایت - وزیر خارجه سابق آمریکا در دولت کلینتون - در سخنرانی ۲۷ اسفند ۱۳۷۸، ش. در انجمن ایرانیان آمریکا در شهر نیویورک به این واقعیت، اعتراف نموده است. (سلیمانی، ۳: ۱۳۸۸)

باراک اوباما در دیدار سه روزه از کشورهای عربستان سعودی و مصر در ۱۲ تا ۱۵ خرداد ۱۳۸۸، ش. در سخنرانی خود در قاهره، اذعان کرد که کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ کار آمریکا بوده است و در این رابطه گفت: «این موضوع، منشاء تنش بین ایالات متحد و ایران بوده است. ایران، خودش را به نوعی در مخالفت با کشور من تعریف کرده است و به راستی تاریخچه آشوبناکی میان دو کشور وجود دارد. در میلنه جنگ سرد، ایالات متحده در براندازی دولت دموکراتیک منتخب ایران، نقش بازی کرد. از زمان انقلاب اسلامی، ایران در گروگان گیری و خشونت علیه سربازان و مردم عادی ایالات متحد، نقش بازی کرده است. این تاریخچه به خوبی شناخته شده است. به جای اینکه این تاریخچه در گذشته بماند، من برای رهبران و مردم ایران این موضوع را روشن کرده ام که کشور من برای جلوتر رفتن آماده است.» (بهمنی: ۱۳۹۵، ۱)

هیلاری کلینتون - وزیر امور خارجه وقت آمریکا - در ۴ آبان ۱۳۹۰، ش. در دو مصاحبه اختصاصی مفصل و جداگانه با دو شبکه فارسی زبان BBC فارسی و بخش فارسی صدای آمریکا به

گفتگوی مستقیم با مردم ایران پرداخت. وی با یادآوری پوزش خانم مادلین آلبرایت - وزیر خارجه پیشین آمریکا- از مردم ایران به خاطر نقش آمریکا در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بار دیگر از این واقعه، ابراز تأسف کرد. (سلیمانی، ۱۳۸۸: ۳)

نتیجه‌گیری

بدون تردید پس از تبعید رضا شاه، ملت فرصتی نوین یافت تا در راستای احیای نظام مشروطه، گام‌های موثری بردارد. این حرکت که به مدت دوازده سال یعنی از شهریور ۱۳۲۰ تا مرداد ۱۳۳۲ به طول انجامید، بر دو پایه استوار بود: یکی جلوگیری از بازگشت دیکتاتوری و دیگری کوتاه کردن دست استعمار. در این راه رهبران ملی و مذهبی با اتحاد، موجب محدود کردن قدرت دربار و ملی شدن صنعت نفت شدند. اما با وقوع کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ این نهضت ملی به نتیجه نرسید و فرصتی بزرگ از دست رفت. زیرا با وقوع کودتای ۲۸ مرداد، ایران عملاً به یک دولت دست‌نشانده تبدیل شده و ساختار قدرت نیز به عمودی یکجانبه تبدیل شد و بدینسان هر دو هدف عمده نهضت ملی شدن صنعت نفت از سوی هیات حاکمه به فراموشی سپرده شد تا بیست و پنج سال بعد که در قالب شعارهای «استقلال آزادی جمهوری اسلامی» و «نه شرقی و نه غربی جمهوری اسلامی» یک بار دیگر به حوزه عمومی بازگشت.

برخی بر این باورند که اگر مصدق سرنگون نمی‌شد، پلورالیسم سیاسی در ایران ریشه می‌گرفت و به تدریج به دمکراسی کامل منتهی می‌شد.

بدیهی است که نمی‌توان سقوط دولت مصدق را تنها زائیده طرح «آژاکس»، عدم اطاعت نظامیان از او یا یک عامل ویژه دیگر دانست. ضعف‌های ساختاری جبهه ملی، فساد برخی از دستگاه‌های حکومتی، رقابت‌های ناسالم دولت‌ها و تلاش سلطنت بر افزایش اختیارات، عدم تمایل مصدق به پذیرش هر راه حلی که کاملاً با شرایط ایران سازگاری نداشت، به معنای پایان دادن به حکومت مصدق بود. اما این مطلب که دولت دکتر مصدق مطابق با قانون اساسی برکنار شده و نیروهای خارجی هم اصلاً در این برکناری نقشی نداشته و یا اگر داشته‌اند به خواست دکتر مصدق بوده است مورد قبول این پژوهش نیست. از این قرار این پژوهش در پی تولید یادگفتگمانی در مقابل جریان‌هایی که می‌خواهند با استفاده از ظواهر قانونی، رهبر جنبش ملی شدن صنعت نفت و اقداماتش را برای تثبیت استقلال و پیاده سازی اصول مشروطیت در ایران را به چالش کشیده و از این رو، شاه و متحدان داخلی و خارجی وی را تبرئه کنند می‌باشد یافته‌های تحلیلی این پژوهش که ارتباط سطوح خرد و کلان تحلیل را مد نظر خویش قرار داده و با روش توصیفی-تحلیلی انجام شده از این قرار است:.

مسئله‌ی اصلی در تحلیل حقوقی تضاد شاه-مصدق و نهایتاً برکناری نخست وزیر، تضاد میان قانون و عدالت است. اصولاً قانون فی حد ذاته، خود عدالت نیست؛ بلکه راهی به سمت و

سوی عدالت است. از این رو، در بسیاری از کشورها قانون، وجود دارد ولی این قانون، الزاماً عادلانه نیست. هر قانونی، عادلانه نیست بلکه گاهی، قانون، ضد عدالت و انصاف است و چه بسا دولت‌های خودکامه‌ای که به استناد متون قانونی مصوب به اعمال دیکتاتوری می‌پردازند. این تضاد، ما را به این نقطه می‌رساند که اصولاً قوانین بایستی عادلانه و سازگار با اصول حقوق بشر باشند تا از مشروعیت حقیقی برخوردار شوند در غیر اینصورت، قانون صورتی دروغین برای تحمیل اراده خودکامگان است. از این منظر، اقدام به تضعیف و براندازی دولت مصدق با همکاری عوامل خارجی و نیز داخلی و به شیوه‌ی غیر اخلاقی صورت پذیرفت.

با در نظر داشتن مراتب بالا مصدق از منظر عدالت، درست می‌اندیشید زیرا اولاً سازو کار انتخابات مجلس شورای ملی، عادلانه و منصفانه نبود و ثانیاً ترکیبی از نمایندگان درباری مجلس علیه منافع ملی و به سود منافع بیگانگان، اقدام می‌کردند. از سوی دیگر، اساس مشروطه، اراده‌ی ملی است و در صورت اعلام صریح این اراده از سوی ملت در قالب همه پرسی، اعلام انحلال مجلس، توجیه‌پذیر است. محتوای قانون‌گذاری تفویضی نیز در عمل به تصویب و اجرای مجموعه‌ای از لوایح انجامید که در راستای اهداف بنیادین مشروطه بودند و نیازهای اصلی جامعه ایرانی را تأمین می‌کرد. به طور کلی، مدیریت واقع‌بینانه، نوعی اجرای قانون است؛ به شرط آن که هدف غایی این مدیریت، اعمال آرمان‌نهایی قانون یا حرکت در راستای آن باشد. نوپا بودن نهادهای قانون‌گذاری و نهادینه نشدن قانون‌مندی و فقدان نهادهای قدرتمند و با سابقه در این باره، شرایط دشوار مالی و امنیتی کشور و به ویژه پایتخت، پس از احیای مشروطیت و نیاز به تسریع در فرآیند نوسازی ایران از یکسو و تسلط دربار بر کارکردهای مجلس و عدم امکان تغییر از درون سیستم از سوی دیگر در زمره دلایلی است که بخشی از مصادیق قانون‌گذاری تفویضی را موجه می‌نماید.

در یک ارزیابی نهایی، به دلیل کم‌رنگ شدن پیوندهای پلید آمده میان نیروهای ملی و نیز روحانیت - به رهبری آیت الله کاشانی- و نیز دخالت‌های بیگانگان از طریق مداخله مستقیم، کودتا امکان تحقق یافت و ناکارآمدی موثر دولت ملی مصدق نیز مزید بر علت شد. در مجموع، سهم دخالت‌های بیگانگان در زوال دولت وی، بسار پررنگ‌تر از تضادها و ناهماهنگی‌های داخلی به شمار می‌رود.

پژوهش حاضر نه صرفاً از منظر علوم و روابط سیاسی بلکه بیشتر با تمرکز بر ادبیات حقوق اساسی کوشیده تا پاسخی حقوقی درباره تضاد تاریخی شاه- مصدق به خوانندگان، ارائه کند. از این رو آن پژوهش، نمادی از تضادهای قانون با عدالت یا قانون با واقعیت است که کماکان در سپهر سیاسی و حقوقی کشور، مورد مناقشه است.

فهرست منابع

۱- آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۷) ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاح، انتشار

نی.

- ۲------۱۳۹۷) تاریخ ایران مدرن، ترجمه محمد ابراهیم فتاحی، چاپ هیجدهم، نشر نی.
- ۳------۱۳۹۲) کودتا، ترجمه محمد ابراهیم فتاحی، نشر نی.
- ۴- افشار، ایرج و همایون پور، (۱۳۸۹) سیاست نامه ذکاءالملک، (مقاله ها و سخنرانی های سیاسی محمدعلی فروغی)، چاپ اول، تهران، انتشارات کتاب روشن.
- ۵- بزرگمهر، جلیل، (۱۳۶۷) دکتر مصدق و رسیدگی فرجامی در دیوانعالی کشور، چاپ دوم، تهران، انتشارات شرکت سهامی.
- ۶- _____ (۱۳۶۳) مصدق در محکمه نظامی، جلد اول، چاپ اول، تهران، انتشارات تاریخ ایران.
- ۷- بهمنی، جلال، (۱۳۹۵) پیامدهای کودتای ۲۸ مرداد بر سیاست داخلی و خارجی ایران، سایت نفت ما .
- ۸- پهلوی، محمدرضا (۱۳۷۲)، پاسخ به تاریخ، مترجم حسن ابوترابیان، چاپ سوم، لندن، نشر مترجم.
- ۹- توفیق، عباس، (۱۳۸۶) ایران در گذرگاه تاریخ، درباره قانونی بودن یا نبودن فرمان عزل دکتر مصدق، سانتامونیکا .
- ۱۰- ارحیمی، مصطفی (۱۳۸۹)، قانون اساسی مشروطه ی ایران و اصول دموکراسی، چاپ چهارم، انتشارات آگاه
- ۱۱- زیدآبادی، احمد (۱۳۹۹)، سخنرانی در انجمن حقوق شناسی .
- ۱۲- سلیمانی، علی، (۱۳۸۸) بررسی روابط سیاسی ایران و آمریکا در دوره نخست وزیری دکتر مصدق، دانشکده تاریخ دانشگاه لرستان .
- ۱۳- عاقلی، باقر (۱۳۸۰) روزشمار تاریخ ایران، جلد اول، چاپ پنجم، تهران، انتشارات گفتار.
- ۱۴- فردوست، حسین، (۱۳۷۸) ظهور و سقوط پهلوی، تهران، نشر دوستان.
- ۱۵- کاتوزیان، همایون (۱۳۹۲) ایرانیان، ترجمه حسین شهیدی، چاپ سوم، نشر مرکز
- ۱۶- کاشانی، سید محمود، مصاحبه با روزنامه بهار، مورخ ۱۳۹۶/۱۱/۱۰
- ۱۷- ----- مصاحبه با روزنامه شرق مورخ ۱۳۹۶/۶/۹
- ۱۸- ----- (۱۳۸۶) بهار) مداخله انگلستان و آمریکا برای براندازی نهضت ملی ایران، فصلنامه سیاست، شماره ۸۶
- ۱۹- گازیوروسکی و برن، (۱۳۸۴) مصدق و کودتا، ترجمه علی مرشدزاده، تهران، نشر قصیده سرا.
- ۲۰- ریان لپینگ، (۱۳۶۵) سقوط امپراتوری انگلیس و دولت دکتر مصدق، ترجمه محمود عنایت، تهران، کتابسرا.

۲۰- مسعودی، فاطمه، (۱۳۸۵) آشنایی با تاریخ مجالس قانونگذاری در ایران (دومین مجلس مؤسسان)، مرکز پژوهش‌های مجلس.

۲۱- مصدق، محمد، (۱۳۶۵) خاطرات و تالمات، تهران، نشر علمی.

۲۲- هوشنگ مهدوی، عبد الرضا (۱۳۷۷) صحنه‌هایی از تاریخ ایران، چاپ اول، انتشارات علمی

۲۳- *Malcolm Byrne, ed. (2 November 2000), The secret cia history of the iran coup 1953, George Washington University, quoting National security Archive Electronic Briefing Book No. 28, retrieved 7 November 2007.*

24- mottahedeh, roy, the mantle of the prophet . new York: simion and Schuster, 1985

25- stephan ambrose, ike s spies: Eisenhower and the espionage establishment (Jackson: university of mississippi press, 1981)

26- Mehdi Bahadori, Les investissements e'trangers et internationaux rn Iran depuis la premiere guerre mondiale, Universite Paris II (These soutenue), paris, 1974

27- Malekeh Gmandriz Barad sar madi: La politique petroliere en Iran sous le gouvernement du DR Mossadegh, universite Montpellier 1, Montpellier, 1981